

بحشی درباره زبان فارسی

۶۰

در شماره پیش باین نکته اشاره شد که زبان دری یعنی منشاء زبان فارسی امروزه از زبان پهلوی ناشی نشده بلکه منشاء آن مانند زبان پهلوی مستقیماً پارسی باستان است که نمونه آن در کتیبه‌های هخامنشیان دیده میشود.

وباز گفتیم که زبان دری در عهد ساسانیان زبان معمول و رایج مشرق ایران یعنی خراسان و نواحی بلخ و بلیان و افغانستان بوده و در دربار سلاطین ساسانی نیز باین زبان تکلم میشده و تقریباً زبان خواص و مردم درباری بوده.

در اینجا ممکن است دو سؤال پیش بیاید :

اول اینکه اگر زبان دری از زبان پارسی باستان منشعب شده بود میبایست در مغرب و جنوب ایران که مرکز سلاطین هخامنشی است رواج میداشت نه مشرق و سوال دوم اینکه چگونه این زبان رایج مشرق ایران در دربار ساسانیان که در مغرب و جنوب قرار داشته راه یافته است ؟

پاسخ بسؤال اول را اینطور میتوان عنوان کرد که اگرچه مرکز سلاطین

هخامنشی در مغرب و جنوب بوده و کتیبه‌های پارسی باستان نیز در این نواحی دیده میشود لزومی ندارد که زبان پارسی باستان منحصرأ در مغرب و جنوب رائج باشد چه اقوام مادی و هخامنشی بایران آمدند پس از اشغال نواحی مغرب و جنوب قسمت شرقی و شمالی ایران را نیز فراگرفته‌اند و بقایای این اقوام تا دیرباز مشرق ایران راتا حدود سغد و خوارزم، تحت نفوذ و استیلای خود داشته‌اند و بظن قوی بعضی از سلاطین کیان که در تاریخ افسانه‌ای ما نامبرده شده‌اند شاهانی از قوم هخامنشی بوده‌اند که از شاهان بزرگ این سلسله اطاعت میکرده‌اند چنانکه می‌بینیم داریوش بزرگ « و یشاسب » پدر خود را بعنوان ساتراپ مشرق ایران معرفی میکند بااین حال میتوان احتمال داد که زبان پارسی باستان در عهد هخامنشیان در لهجه‌های گوناگون خود در سرتاسر ایران رائج بوده و اگر در شرق هم کتیبه‌ای وجود میداشت یکی از لهجه‌های پارسی باستان میبود ، بنابراین همانگونه که تحول تدریجی پارسی باستانرا در مغرب و جنوب بصورت زبان پهلوی در آورده تحولی نظیر آن در مشرق ایران موجب پیدایش زبان پارسی دری شده بااین تفاوت که در زبان دری بعلت مجاورت باسغد و خوارزم لغاتی از این دو زبان نیز راه یافته .

و اما پاسخ سوال دوم که چگونه این زبان متداول در شرق توانسته‌است در دربار شاهان ساسانی راه پیدا کند ؟

اینست که فرض کنیم این زبان بوسیله اشکانیان در دربار سلطنتی معمول شده و بصورت سنتی تا عهد ساسانیان موقعیت خود را حفظ کرده و تکلم بان برای شاهان در مواقعی خاص يك نوع ابراز شخصیت بحساب میآمده چنانکه

دیدیم بهرام گور بزبان دری شعر سروده و انوشیروان آنرا برای بیان مطالب اخلاقی بکار برده!

در هر حال زبان دری که از دیرباز در شرق ایران رواج داشت بعلم شیوایی بعد از اسلام زبان ادبی سرتاسر ایران گردید مخصوصاً که نهضت ادبی ایران از ناحیه مشرق برخاسته و شاهان صفاری و سامانی مروج اولیه آن در این حدود بسر میبرده‌اند و اولین آثار ادبی در این ناحیه و بساین زبان نوشته شد.

اولین شعریکه بزبان دری از بعد اسلام برای ما بجا مانده شعر است از محمد وصیف منشی یعقوب لیث و بسام کرد خارجی و شان نزول آنرا تاریخ سیستان» چنین آورده که شاعری بعربی شعری در مدح یعقوب سرود و چون یعقوب آنرا در نیافت بتعرض گفت «چرا سخنی باید گفت که من ندانم»، منشی او و بسام کرد هر يك شعری بپارسی گفتند و بدین طریق شعر پارسی آغاز شد.

در نثر نیز قدیم‌ترین اثر که موجود است مقدمه شاهنامه ابومنصوری و ترجمه تاریخ و تفسیر طبری است.

آثار نظمی این زبان بمروور تکامل یافت و در طی هشتاد سال یا کمتر از صورت ابتدائی شعر محمد وصیف بشکل قصائد شیوای رودکی در آمد که تا امروز در فخامت لفظ و لطافت معنی نظیر آن را بندرت میتوان یافت.

در عهد سامانیان منطقه نفوذ ادبی این زبان انحصار بخراسان داشت ولی در عهد غزنویان قدم فراتر نهاد و بری و جبال رسید و شاعرانی همچون

غضائری رازی پیدا شدند که در شاعری با امثال عنصری بمبارزه برمیخواستند .
در اوائل دوران سلجوقی دامنه شعر دری بشمال غربی رسید و در تبریز
قطران دیده میشود که شعر خود برناصر خسرو عرضه کرده و بگفته ناصر خسرو
با اینکه شعر نیکو میسروده فارسی (دری) نیکو نمیدانسته !

اما دیری نگذشت که در همین ناحیه گویندگان بزرگی مانند خاقانی
شیروانی و نظامی گنجوی ظهور کردند و شاهکارهای ادبی خود را بوجود آوردند
در همین زمان در مغرب و جنوب ایران نیز شاعرانی بزرگ پیدا شدند که
جمال الدین اصفهانی نمونه کامل آنانست. بنابراین چنانکه می بینیم تا پایان
قرن ششم زبان دری تمام اطراف و جوانب کشور شاهنشاهی ایران را تحت
تسلط و نفوذ ادبی خود گرفته و بحدی کمال یافته که در قرن هفتم و هشتم
ستارگانی درخشان همچون سعدی و حافظ پیدا شدند و پایه سخن را بجائی
رسانیدند که والاثر و بالاتر از آن امکان پذیر نبود چنانکه هم اکنون پس از
طی شش قرن زبان پارسی تحت صیطره و نفوذ کلام این خداوندان ادب در
حال توقف و رکود بسر میبرد و گواهی میدهد که اگر سعدی در قرن هفتم
گفته است .

در حدیث من و حسن تو نینفزا بد کس

حد همین بود سخنگوئی و زیبایی را

مبالغه و اغراق گوئی نیست چه هنوز هم زبان ما نتوانسته است از این
حد که سعدی معین کرده است تجاوز کند و شاید در آینده نیز امکان چنین حرکتی
را نداشته باشد .

آنچه باجمال گفته شد طرز پیشرفت و حرکت زبان دری در داخله ایران

بود ولی تنها داخله ایران نبود که تحت نفوذ وسلطه ادبی این زبان قرار گرفت چه در همانحال که در داخل کشور پیش میرفت در خارج نیز بر مناطق نفوذ خود میافزود .

اولین جائیکه خارج از ایران زبان دری نفوذ کرد محیط‌های عربی زبان اسلامی بود چه اعراب بعد از غلبه بر ایران و تشکیل حکومت اسلامی چون دارای تمدنی نبودند بسیاری از اصطلاحات ادبی و علمی و سیاسی را که در زمان خود نداشتند از همسایگان بویژه ایران استقراض کردند و در نتیجه صدها کلمه فارسی دری بصورت معرب در لغت تازی راه یافت و کثرت این لغات بعدی بود که علمای عربی زبان مجبور شدند برای تشخیص و ضبط لغات و قوائد «دخیل» کتابها تالیف کنند و در عین حال از عهده جمع آوری و نشان دادن تمام موارد دخیل بر نیامدند چنانکه بعدها دانشمندان زبانشناس ایرانی با توجه باصل و ریشه کلمات دریافتند که قسمتی از لغات که بنام تازی شده ریشه آرامی و سامی ندارد بلکه منشاء و اصل آن ایرانی است .

عرب آنچه از لغت فارسی لازم داشت تا قرن سوم هجری فراگرفت و از این پس نوبت دیگران بود که از این زبان مستفید شوند و هند قبل از همه شروع کرد ، توضیح آنکه در قرن چهارم دین اسلام بوسیله سلطان محمود بهند راه یافت و بهمراهی آن زبان و تمدن ایرانی نیز در آنحدود رسوخ کرد و هندیان بزبان و ادب فارسی آشنا شدند تا جائیکه پس از يك قرن از میان آنان شاعرانی برخاست که بفارسی دری شعر میسرودند و از آن پس شعرا ایرانی در هند خریدار فراوان داشت .

گذشته از این تمام زبانهای محلی شبه قاره هند و پاکستان که شماره آنها چندین

صد میرسد در طی قرون و اعصار تحت تاثیر و نفوذ فراوان زبان و ادب فارسی قرار گرفت و مخصوصاً زبانهای معروف آن مملکت از قبیلی بیگالی، بجایی گججرای، بهاری، دکنی، تیلگو، سندی، کشمیری، پشتو، هندی، تامیل کناری و نظائر اینها لغات بسیاری از پارسی گرفته‌اند، مثلاً در زبان مراہتی که درمها را ہشترہ معمولست و مرکز آن بمبئی است و در حدود سی میلیون بآن تکلم میکنند با وجود اینکه هزاران کیلومتر از ایران فاصله دارد، متجاوز از هزار لغت فارسی در امور ادبی، اداری و بازرگانی در آن راه یافته و بهمین علت نثر مراہتی بیش از نظم آن تحت تاثیر فارسی قرار گرفته است. (۱)

و یا زبان اردو که ترکیبی از لغات فارسی، عربی، ترکی و هندی است و در این امتزاج غلبه با کلمات ایرانی میباشد تا جائیکه شنونده غیر وارد باین زبان تصور میکند بایکی از لهجه‌های فارسی روبرو شده طبق تحقیقی که شده بطور متوسط از هر صد کلمه اردو هفتاد تا هشتاد آن فارسی است و آن بیست یا سی درصد بقیه هم حرف اضافه یا ربط یا فعلی است که بسا فارسی متناسب است.

از هند که بگذریم در تمام سواحل و جزائر شمال اوقیانوس هند از سنگاپور گرفته تا استرالیا کما بیش نفوذ بعض کلمات فارسی را میتوان یافت و حتی در زبان «اندونزی» که اصل آن زبان مالزی است آثاری از نفوذ زبان ایرانی مشاهده میشود و باعث تقداد پرفسور یوزان مستشرق ایتالیائی کلمات ترکی

۱ - رجوع کنید بمقاله دکتر شهریار تقوی در مجله وحید شماره اول دوره

یا عربی هم که در این زبان موجود است از راه زبان فارسی وارد شده .
 بتحقیق نمیتوان معین کرد که از چه تاریخ لغات فارسی بزبان اندونزی
 راه یافته ولی این نکته محقق است که از راه هند و بعد از هید بوده و شاید از
 قرن ششم بیعد باشد چه تاریخ فوت اولین پادشاه مسلمان این ناحیه سال ۶۹۶
 است و نمیتوان تصور کرد که نفوذ فارسی قبل قبول اسلام مردمان این ناحیه
 باشد ، این بطوطه سیاح معروف نام بعض علمای ایرانی در بار اندونوزی
 را از قبیل امیر سید شیرازی و تاج الدین الاصفهانی در کتاب خود آورده و
 نشان میدهد که در قرون اول تاریخ اسلامی اندونزی تاثیر ایرانی از عربی مهمتر
 و عمیق تر است . در زبان اندونزی کلمات فارسی بسیاری از قبیل : الواء ، بادام
 بلبل ، خرما ، جو ، گندم ، لیمو ، دنبه ، بالا باد ، زیر باد ، بندر ، شاهبندر ،
 ناخدا ، سرهنگ ، دفتر سوداگر ، بافته ، قلمکار ، کمخا ، کولاه ، سقالات ،
 شلوار ، سربند ، بازو ، تنور ، پنجره قلمدان ، بازان ، پنگان ، چچچه ،
 تشمک (= چشمک) ، تمن (= چمن) ، چوگان جوهن (= جهان) ، گوهستی
 (= گستی و کشتی) میتوان یافت که تلفظ خود را تغییر داده اند .

و در خور یاد آوری است که روی سنگ مزار حسام الدین نامی که در
 سال ۸۲۳ هجری فوت کرده و اخیرا در سمطرای شمالی کشف شده غزلی از
 استاد سخن سعدی شیرازی نقر شده که مطلع آن اینست :

بسیار سالها بسر خاک ما رود کاین آب چشمه آید و باد صبارود

همچنین وصیت نامه یکی از شاهان ملاکای قدیم بنام منصور شاه که در

۱۴۷۷ میلادی فوت کرده این مصراع از شعر سعدی ذکر شده : « رعیت چو

بیخند و سلطان درخت »

و این قبیل آثار نشان دهنده قدمت و وسعت نفوذ ادب و زبان فارسی در زبان و ادب اندنزی است .

در قسمت آسیای صغیر یعنی سرزمین ترکیه نیز نفوذ زبان دری از قرن پنجم شروع شد و سلجوقیان که دامنه حکومت خود را با آسیای صغیر گشاندند موجب ترقی و پیشرفت این زبان در آن نواحی گردیدند و چون با سلجوقیان ایران رابطه داشتند این زبان وسیله ارتباط سیاسی و اداری آنان با یکدیگر شد و برای علم و ادب نیز از زبان فارسی استفاده میکردند و همین امر موجب شد که مراکز علمی و ادبی زبان دری در این کشور بوجود آید و علما و دانشمندان ایرانی بآن ناحیه رو آوردند تا جائیکه قرن هفتم آسیای صغیر مشعلدار علما و متصوفین گردید و بزرگترین عارف ایرانی مولانا محمد بلخی در آن خطه اشعار عارفانه و کتاب صوفیانه مثنوی را بزبان دری سرود ، بعد از قرن هفتم نیز زبان دری موقعیت خود را حفظ کرد و با اینکه زبان مردم آسیای صغیر ترکی شد خط و زبان دری همچنان مورد توجه بود و در امور اداری از آن استفاده میکردند و این وضعیت تا زمان اتاترک ادامه داشت و حتی عده‌ای از سلاطین عثمانی با اینکه ترک زبان بودند بزبان فارسی شعر میسرودند و طرفدار ادب دری بودند .

در زبان ترکی اسلامبولی نیز مقدار زیادی کلمات فارسی وارد شده که هم‌اکنون نیز بکار میبرند و باصل و نسب آن توجهی ندارند و ما نیز درصدد یادآوری آن نیستیم .

این مراکز که ذکر شد جاهائی بودند که فارسی مستقیماً از خود اثری بجای گذاشته و گرنه برای فارسی دری مناطق نفوذ غیر مستقیم کم نیست و کمترزبانی

میتوان یافت که نمونه‌ای از لغت فارسی یا عربی که از راه زبان فارسی وارد شده، در آن نباشد مثلاً در زبانهای اروپائی کلمه «چک» را میتوان نام برد که از اصطلاحات بانکی است و از زبان فارسی از راه هند باروپا رفته، این کلمه در فارسی بمعنی برات است و در اشعار زودکی سمرقندی بهمین معنی آمده چنان که گوید :

چراغان در شب چک آنچنان شد که گیتی رشک هفتم آسمان شد
و بنظر میرسد که صرافان هندی این کلمه را بکار میبرده‌اند و کمپانی هند شرقی یا تجار پرتغالی آنرا از هندیان گرفته‌اند .

تیره‌هایی بنام آریا در يك عصر باستان که تخمیناً دو هزار سال پیش از میلاد مسیح باشد از میهن خود در آمده به کشورهای همسایه هجرت کردند از جمله برخی به ایران و برخی از راه افغانستان به پنجاب و سند رسیده بر آنجا استیلا یافتند و از خود مستعمره ساختند میان آنها سرودگو بودند که (که‌وی) نامیده میشدند و در جامعه آریائی مقام ویژه داشتند . به گذشت روزها تیره‌های آریائی از هم جدا شده به جاهای دور مقیم شدند و باقتضای آب و هوا و موقع جغرافیائی و آمیزش با مردم محلی در زبان و کیش تغییر و خصوصیتی پدیدگشت ولی باندازه‌ای نبود که کاملاً از هم بیگانه گردند . (تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج ایران)